



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی پژوهش‌های اجتماعی

اسماعیل عالی زاد*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

چکیده

ماهیت علم با پژوهش عجین است و بنیان پژوهش بر مسئله استوار است. مسئله رکن اساسی علم است و در این قلمرو معرفتی، مسئله‌یابی مهم‌ترین فعالیت بشمار می‌رود. این گزاره‌ها، مفروضاتی هستند که مقاله حاضر بر پایه آن‌ها قوام یافته است. این مقاله از جنس مباحثات و ملاحظات نظری است و بنابراین فاقد کار پایه تجربی و مشاهدات برآمده از آن است. در این پژوهش تلاش شده است تا با اتکا به آموزه‌های فلسفه علم، جایگاه مسئله در پژوهش‌های علوم اجتماعی و اقتضائات دانشی مسئله‌یابی مورد مطالعه قرار بگیرد. از این رو، چیستی مسئله و اهمیت آن در پژوهش‌های اجتماعی مورد توجه واقع شده است. این که مسئله‌ها نقطه آغاز و انجام جستجوی حقیقت علمی هستند و در عرصه شناختی، مسئله‌یابی بر حل مسئله اولویت دارد. از سوی دیگر به گستردگی و پیچیدگی مسائل اجتماعی و عرصه رخداد آن‌ها، تاریخی بودنشان و همچنین ناپایداری شناخت و دلایل آن اشاره شده است. در ادامه به شیوه مستدل، پاره‌ای از ملاحظات و ضرورت‌های دانشی انجام پژوهش اجتماعی برشمرده شده‌اند که برای حرکت در مسیر دانش‌زنده و پویا ضروری و الزامی هستند. در میان این ملاحظات، مفروضات معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی جایگاه ویژه‌ای دارند، چرا که منطق و موضع پژوهشگر را در قبال دستگاه استدلالی پژوهش تعیین می‌کنند.

کلید واژه‌ها: علوم اجتماعی، پژوهش اجتماعی، مسئله، مسئله‌یابی، الزام‌های دانشی

سراغاز

علوم اجتماعی^۱ یکی از مهم‌ترین قلمروهای علم مدرن است که همچنان با قوت به حیات حرفه‌ای خود ادامه می‌دهد. این رشته از علوم رشته‌های گوناگونی را در خود جای داده است (مانند جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، مددکاری اجتماعی، رفاه اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی، سیاست‌گذاری اجتماعی، اقتصاد، تاریخ و...)، دهه‌هاست که در نظام آموزش عالی ایران جای خود را یافته و همچنان به حیات حرفه‌ای خود ادامه می‌دهد. در این دوره نسبتاً طولانی از فعالیت مستمر شاخه‌ها/رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی، فرازوفرودهای متنوع و گوناگونی در سرشت و شیوه‌های عملکردی آن صورت پذیرفته است.

شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی در جریان حرکت و تکوین خود، به واسطه ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران و نظام دانشگاهی آن، فردیت تاریخی خویش را پیدا کرده و در کنار بهره‌مندی از سایر معارف علمی، عناصر هویت تاریخی - بومی را اخذ کرده و سرشت خویش را بنیان نهاده‌اند. از این رو، علوم اجتماعی در وضعیت کنونی، میراث‌دار معارفی است که مبادی چندگانه دارند که در عین حال، هر یک از آنان در گذار بیش از شش یا هفت دهه [و در حیطه‌های مطالعاتی همچون مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان، مطالعات جوانان در حدود سه دهه و کمتر]، تغییرات درونی خود را طی کرده و پیامدهایی برای این عرصه دانشی به ارمغان آورده‌اند.

باری، اکنون پس از گذشت سالیان سال از حیات و فعالیت شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی، زمان آن فرا رسیده است که این حوزه معرفتی و فرایند تغییر و تطور آن در چارچوب پژوهش‌های علمی، به‌طور رسمی و جدی، مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. چنین اقدامی بر پایه تجربه تاریخی برآمده از سنت قدیم دانشگاهی است؛ در سایه چنین نقدی است که از یک سو، مختصات گذشته، حال و دستاوردهای علمی - کاربردی علوم اجتماعی

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۳

نمایان شده و از سوی دیگر، امکان پویایی، بالندگی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در جهت دستیابی به افق‌های توسعه‌یافته و کارآمد آن فراهم می‌آید. به‌ویژه که برون داد علوم اجتماعی در قالب دانش و مهارت، بسیاری از نهادها و عرصه‌های اجتماعی (اعم از خانواده، آموزش، سلامت، بهزیستی، اقتصاد، رفاه، سیاست، ارتباطات و...) را دربر گرفته است و ضرورت وجود و حضور آن در پاسخ به نیازهای اجتماعی مرتبط و توانمندسازی افراد جامعه به امری اجتناب‌ناپذیر بدل شده است.

بدیهی است که میدان نقد، میدانی چندسویه است و چشم‌انداز نقد می‌تواند به حیطه‌های متعدد و گسترده هر معرفت‌آکادمیک گشوده شود. در این میان، عرصه پژوهش و به‌تبع آن مسئله و منطق مسئله‌یابی^۱ جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. بنابراین، ضرورت دارد که به بررسی این موضوع در پژوهش‌های علوم اجتماعی پرداخته شود. پشتوانه استدلالی چنین ضرورتی بر این مبنا است که اساس و بنیان فعالیت علمی، همانا مسئله است. مسئله است که حدود بینشی، روشی و مهارتی این قلمرو علمی را همچون سایر رشته‌های علمی تعیین می‌کند و تغییرات پدید آمده در منطق مسئله‌یابی است که فرازوفروود یک حوزه معرفتی را رقم می‌زند. از این رو، پرسش‌های اصلی این جستار نیز بر این شیوه و سیاق علمی استوار می‌گردند و به‌گونه‌ای خاص ناظر بر مسئله، اهمیت مسئله‌مندی و ضرورت بازاندیشی^۲ در آن خواهند بود.

بنابراین، آنچه در ادامه می‌آید بیش از آنکه بر مشاهدات تجربی تکیه داشته باشد، بر پایه ملاحظات نظری از جنس فلسفه علم استوار است^۳ و بر ضرورت‌ها و الزام‌های مسئله‌یابی علمی متمرکز می‌باشد. با رعایت این ملاحظه که چشم‌انداز و نگاه نگارنده این متن، برآمده از این تعلق معرفت‌شناختی است که واقعیت اجتماعی، پدیده‌ای تاریخی و زمان‌مند است و شناخت آن به‌صورت مقطعی و در لحظه اکنون ممکن نیست. شایان ذکر

1. problem & logic of problem finding

2. reflexivity

۳- توجه داشته باشیم که این رویکرد به هیچ وجه متضمن طرز تفکر متافیزیکی نیست.

است که مواجهاتی از این دست، در جامعه علمی ایران، اگر نگوییم بی سابقه، مطمئناً کم سابقه است به نحوی که خلأ آن در عرصه پژوهش های اجتماعی به خوبی نمایان است.

مسئله و اهمیت آن در پژوهش های اجتماعی

مسئله نقطه آغاز است: «سرآغاز علم مسئله ها هستند» (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۵۸)، اما مسئله از کجا برمی خیزد؟ منشأ یا خاستگاه مسئله کجاست؟ بزرگان علم، برای این پرسش پاسخ روشنی داده اند؛ «مسئله ها از شک در بنیادها پدید می آیند» (ویر، ۱۳۹۷: ۲۸). «مسئله هنگامی پدید می آید که امر خاصی در چارچوب معرفت، نظریه ها و انتظارات مفروض ما ننگجد» (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۵۹). آیا چنین پاسخی به معنای آن است که برای مسئله یابی نیاز به معرفت نداریم؟ خیر. «هر مسئله از نوعی معرفت برمی خیزد»، معرفتی مسئله آفرین (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۸۹). پس، بدون معرفت مسئله ای شکل نمی گیرد؛ یا اگر به آن روی سکه بنگریم، «بی مسئله بودن مساوی بی علم ماندن است» (سروش، ۱۳۷۵: ۱۴).

آنچه به اختصار آمد، مهم ترین مفروضات^۱ در باب خاستگاه مسائل علمی است و ناظر بر بنیان های معرفت علمی و پارادایم های درونی آن است. حال با تکیه بر این مفروضات اساسی، لازم است که مواجهه ای انضمامی تر پیشه شود و مسئله و مسئله یابی در علوم اجتماعی به صورت عام تشریح گردد.

مروری بر پژوهش های انجام شده نشان می دهد که برخی از پژوهشگران علوم اجتماعی عادت دارند که مسئله ها را نه از معرفت درونی شده خویش، که از روی القانات رسانه ای شناسایی کنند. هرچند گاهی اوقات تلاششان بر این است تا میان معرفت و آگاهی خویش از یکسو و پیام های رسانه ای و افکار عمومی از سوی دیگر، فاصله بگذارند، ولی اکثر مواقع، این افکار عمومی و دستگاه های رسانه ای هستند که آراء و قضاوت هایشان را

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۵

بر آنان تحمیل می‌کنند.^۱ اینجاست که به قول دورکیم می‌بایست «تلاش کنیم تا از چنین لغزش‌هایی در امان بمانیم»، «کوچک‌کاری‌ها و تاریک‌کاری‌ها را کنار بگذاریم»، از «پیش‌داوری‌های نامعقول بپرهیزیم» و «ترکیب فوری و مبهم احساس را بر تحلیل همراه با شکیبایی و روشنایی عقل ترجیح ندهیم» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۷، ۱۱، ۱۳ و ۵۵).

شاید امروزه دوباره نیازمند کپرنیک دیگری هستیم تا خطاهای ما را خاطر نشان سازد. در این وادی، نخست باید به این امر وقوف پیدا کنیم که گام در عالم مجهول می‌نهم. این تصور باطلی است که دانش ما درباره نهادهای اجتماعی (خانواده، ازدواج، دولت، اقتصاد، پول، مالکیت، سلامت و ...) و گروه‌های اجتماعی (سالمندان، کودکان، نوجوانان، جوانان، معلولان، معتادان، بزهکاران، زندانیان و ...) به حد کفایت رسیده است و این اشتباه بزرگ و مهلکی است که گمان کنیم به ماهیت پیچیده پدیده‌های اجتماعی به‌طور کامل پی برده‌ایم. افزون بر این، باید دقت داشته باشیم که توهم بداهت را با حقیقت اشتباه نگیریم. وقتی به مسائل عملی علوم اجتماعی می‌نگریم، موضوعات علمی متعددی می‌بینیم که ظاهراً درباره بداهت برخی از اهداف آن‌ها توافق عمومی وجود دارد. از آن جمله می‌توان به بودجه‌های حمایتی، مساعدت‌های بهداشتی و درمانی، سیاست‌های حکمرانی، سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی، برنامه‌ریزی‌های مرتبط با مسکن و شهرسازی، قوانین کمک به کارگران، برنامه‌های کمک به فقرا، سیاست‌های محدود یا ممنوع کننده کار کردن خردسالان فقیر، سیاست‌های جمعیتی و... اشاره کرد. توهم بداهت در این دست موضوعات از آنجا نشأت می‌گیرد که حل آن‌ها فقط بر اساس ملاحظات صرفاً تکنیکی در نظر گرفته شود. درحالی‌که، مدخلیت عوامل اجتماعی دیگر در این دست مسائل، امکان دستیابی به پاسخی واحد را منتفی می‌سازد.

جستجوی حقیقت: اگر وظیفه علوم اجتماعی را تحلیل و تفسیر واقعیت‌ها بدانیم، آنگاه پژوهش اجتماعی «اگر می‌خواهد از خصوصیت علمی بودن برخوردار باشد، باید

۱- در این باره، کفیست برای نمونه به هر جریان رسانه‌ای مرتبط با آسیب‌های اجتماعی رجوع کرد که با فاصله زمانی اندکی، مرجع پدید آمدن تعداد قابل توجهی از پژوهش‌های دانشگاهی شده‌اند.

عرصه جستجوی حقیقت باشد» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۰۰ و ۹۸). حقیقت علمی هم چیزی نیست جز آنچه برای تمام جویندگان حقیقت معتبر است. اجتماع علمی نیز از پژوهشگرانش انتظار دارد که وظیفه معین خویش را ماهرانه به انجام رسانند؛ واقعیات را به دقت تشخیص دهند، حتی اگر به مذاق شخصی بعضی خوش نیاید؛ و تمایل به نمایاندن سلاقی شخصی یا احساسات غیرضروری دیگر را سرکوب نمایند. به ویژه که علت وجود اغتشاش‌های دائمی در رشته‌های علوم اجتماعی دخالت دادن همین سلاقی و قضاوت‌ها هستند (وبر، ۱۳۹۷: ۱۳۲، ۲۴ و ۹۳). حال اگر پژوهشگر اجتماعی می‌خواهد در چارچوب علم حرکتی کند و وظیفه خود را به انجام رساند می‌بایست بر این نکته واقف باشد که «علم فقط با پرده برداشتن از مسائل واقعی و حل آن‌ها می‌تواند استقرار یابد و روش‌های خود را توسعه دهد» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۷۶).

افزون بر این، او باید دقت داشته باشد که «در هیچ‌یک از شاخه‌های علوم، ما صرفاً با مسائل نظری محض مواجه نیستیم. مبدأ مهم پاره‌ای از پژوهش‌های علوم اجتماعی، مسائل عملی خطیری همچون نابرابری‌های اجتماعی با مصادیقی چون فقر، فلاکت، خشونت و ... است» (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۵۹). از این رو، «یک مسئله چیزی نیست جز یک مشکل. و فهم مسئله چیزی نیست جز آگاه شدن از این نکته که این مشکل خاص شبیه چیست؟» (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۹۱). پس از این منظر، «علم اجتماعی مورد توجه ما، علم تجربی معطوف به واقعیت موجود است. هدف ما، فهم واقعیتهایی است که در آن زندگی می‌کنیم» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۱۶).

گسترده‌گی مسائل اجتماعی: در کنار ملاحظات اساسی پیش‌تر یادشده، می‌بایست بر این نکته هم تأکید داشت که گستره مسائل اجتماعی بسیار وسیع است. از یک سو، حدود مرز پدیده‌های اجتماعی مبهم است و به راحتی تعریف نمی‌شوند. بنابراین «تمام تحلیل‌هایی که ذهن محدود انسانی درباره واقعیت نامحدود به عمل می‌آورد با این فرض ضمنی همراه‌اند که فقط بخش محدودی از این واقعیت مورد پژوهش علمی قرار می‌گیرد و فقط همین بخش، مهم است، به این معنا که ارزش شناخته شدن دارد» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۱۶). در هر پدیده موجود، که از پیچیدگی نامحدود برخوردار است، فقط برخی از وجوه آن ارزش شناختن

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۷

دارند، یعنی وجوهی که ما بدان‌ها اهمیت اجتماعی می‌دهیم. یعنی پژوهش جامع درباره هر پدیده معین، به‌طوری که تمام واقعیت آن پدیده را دربر بگیرد، نه تنها در عمل غیرممکن است بلکه سراپا بی‌معناست (وبر، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۲۴).

از سوی دیگر، دلیل دیگر این گسترده‌گی، به تاریخ‌مند بودن پدیده‌های اجتماعی بازمی‌گردد. «منظور از تاریخ‌مند بودن، معنادار بودن پدیده در فردیت خود است» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۲۴). شاید این دو پرسش در روشن شدن مطلب کمک کند: آیا مسائل و مشکلات اجتماعی ریشه در دگرگونی‌های تاریخی و تضادهای نهادی ندارند؟ آیا آسایش و رفاه اجتماعی با تغییرات و تحولات وسیع اجتماعی ارتباط ندارد؟ در پاسخ به این دست پرسش‌ها می‌توان بر این باور دور‌کیم ارجاع داد که: «حوادث کنونی حیات اجتماعی ناشی از حالت کنونی اجتماع نیست؛ بلکه پیشامدهای گذشته و سوابق تاریخی است که سرچشمه حوادث کنونی را می‌سازد» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۲۸).

همسو با چنین گزاره‌ای، سی‌رایت میلز^۱ بر این عقیده است که پژوهش اجتماعی که به مسائل مربوط به سرگذشت فردی، تاریخ و روابط متقابل آن‌ها معطوف نباشد، رسالت روشنفکرانه خود را انجام نداده است. پژوهش حرفه‌ای باید متوجه ساخت‌های تاریخی، خواست‌های ضروری و رفتاری‌های حیاتی مردم باشد. از این‌رو، وظیفه پژوهشگر، کشف، توصیف یا تبیین غیرشخصی‌ترین و تاریخی‌ترین تغییرات و دگرگونی‌ها است. او باید همواره در زمینه درک مفاهیم اجتماعی و تاریخی افراد و عصری که در آن زندگی می‌کنند کوشش لازم را به عمل آورد. لازمه این کار دست یافتن به بینشی اساسی است که امکان درک متقابل میان انسان و جامعه و سرگذشت فردی و تاریخ را فراهم سازد^۲ (میلز، ۱۳۸۱: ۱۸، ۲۱، ۲۲ و ۳۶). چرا که شناخت واقعیت اجتماعی، فقط با داشتن دیدگاه‌های خاص میسر است. ... فقط از این طریق است که می‌توان از بی‌پایانی مطلق واقعیت، بخش کوچکی را برای پژوهش و مطالعه انتخاب کرد (وبر، ۱۳۹۷: ۱۲۹).

1. C. Wright Mills

۲- نگارنده این متن همسو با این رهاورد بینشی سی‌رایت میلز است که «فرد محصول جامعه و دگرگونی‌های تاریخی آن است ولی در عین حال در شکل‌گیری جامعه خود و همچنین روند تاریخی آن سهیم است» (میلز، ۱۳۸۱: ۲۰).

در گسترده بودن مسائل اجتماعی، سویه دیگری نیز وجود دارد؛ رویدادهایی که امروزه در زندگی روزمره مردم تأثیر می‌گذارند، حوادثی جهانی هستند. برای مثال، در حال حاضر، در فاصله‌ای کمتر از سه ماه، همه جوامع یک همه‌گیری گسترده (پاندمی کووید ۱۹) را تجربه کردند و عوارض آن را از کم تا زیاد در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دریافت کردند. یا این‌که در فاصله یک نسل، انقلاب در عرصه ارتباطات و اطلاعات دگرگونی‌های زلزله‌آسا و دامنه‌داری را فراهم آورد که زمینه‌ساز گذار در نظام‌های آگاهی، فرایندهای هویت‌سازی، شکل‌گیری سبک زندگی و... شد.

و آخرین سویه، به تغییرپذیری مسائل اجتماعی بازمی‌گردد. امروزه پس از گذشت اعصار، «این حقیقت انکارناپذیر است که نه تنها حق و اخلاق در نمونه‌های مختلف اجتماعی، بلکه حتی در نمونه اجتماعی واحد نیز تغییر می‌کند» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۸۵)؛ آنگاه چرا و چگونه می‌توان انتظار داشت که مسائل اجتماعی تغییر نکنند. به مرور زمان، مسائل دستخوش تغییر می‌شوند چرا که زمینه و ساحت اجتماعی مدام در حال تغییر است. در این میدان، انتظارات اجتماعی نوپدید می‌آیند و بار دیگر همچون گذشته، مسائل به مشخص‌ترین صورت، زمانی ظهور می‌کنند که برخی از این انتظارات برآورده نشوند.

آگاهی یافتن به چنین سویه‌هایی، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که پژوهشگر از آگاهی کاذب درباره شرایط و موقعیت‌های اجتماعی پرهیز کند. او باید بتواند تاریخ جامعه و سرگذشت فردی و روابط میان آن‌ها را درک کند. از این‌رو، به فنون منطق و استدلال نیاز دارد تا از آنچه در زیست جهانمان می‌گذرد نتایجی به دست آورد. او باید به جای گرفتاری‌های خصوصی، به مسائل اساسی توجه کند و مقابله با مسائل عمومی را جایگزین بی‌تفاوتی و دلمردگی کند. این تجلی یک بینش است؛ کیفیتی از تفکر که با کمک آن می‌توان واقعیت‌های جامعه را شناخت.

«نخستین فایده چنین بینشی این است که پژوهشگر فقط هنگامی قادر به شناخت مسائل و واقعیت‌های اجتماعی است که خویشتن را در متن عصر خود قرار دهد. او هنگامی

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۹

می‌تواند موقعیت‌ها را تشخیص دهد که از وضع مردم دیگر آگاهی داشته باشد» (میلز، ۱۳۸۱: ۲۰ و ۲۸). پس لازم است که منطق تحلیل موقعیت را به کار بندد؛ منطق تحلیل موقعیت، یک روش فهم عینی است. یعنی تحلیل موقعیت اجتماعی اشخاص فاعل (سوژه‌ها). کافی است که فعل / کنش را به مدد موقعیت تبیین کند (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۷۵). این تحلیل، تحلیلی عقلانی و نقدپذیر است.

برای تحقق این امر، «نخستین قدم، وضوح بخشیدن به مسئله است. قدم دوم، تمیز مرز ارزش‌ها و واقعیت‌هاست» (سروش، ۱۳۷۵: ۷۱ و ۷۲). در گام نخست، مسئله را باید با استفاده از روشی که به لحاظ منطقی منسجم است به وضوح بیان کرد، تا از حدود مرز دانشی که هدف آن ایجاد نظم تحلیلی در واقعیت تجربی است، فراتر نرفت. باید دقت داشت که «پدیده‌های اجتماعی ممکن است نه تنها از جهت طبیعت عناصر ترکیب، بلکه از جهت شیوه ترکیب نیز گوناگون باشند» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۰۱). بنابراین به جای ذکر جزئیات کافیست که اصل طبقه‌بندی رعایت شود. در برداشت گام دوم، لازم به گفتن نیست که واقعیت‌های تجربی و ارزیابی‌های شخصی از نظر منطقی با هم تفاوت دارند و جدا ساختن گفتارهای تجربی درباره واقعیت از قضاوت‌های ارزشی به دشواری صورت می‌گیرد. به‌ویژه که مسائل علوم اجتماعی به واسطه "ربط ارزشی" پدیده‌های مورد بررسی، گزیده می‌شوند. برای مثال، اگر موضوع پژوهش از نظر هنجاری دارای اعتبار باشد، اعتبار هنجاری آن نباید مورد توجه قرار گیرد. آنچه که به پژوهشگر مربوط می‌شود اعتبار آن نیست بلکه موجودیت آن است. برای روشن شدن این نکته به پدیده دولت اشاره می‌شود؛ بدین نحو که خود دولت هیچ‌گونه ارزش ذاتی ندارد، بلکه فقط یک ابزار تکنیکی محض برای تحقق ارزش‌های ذاتی دیگر است (و بر، ۱۳۹۷: ۲۹، ۳۳، ۴۷، ۷۲، ۸۳ و ۹۱).

پژوهشگر حرفه‌ای می‌داند که در علوم اجتماعی انگیزه طرح مسائل علمی در واقع همیشه از مسائل عملی ریشه می‌گیرد. از این رو، تشخیص وجود یک مسئله علمی، از نظر شخصی، همراه است با دارا بودن ارزش‌ها و انگیزه‌هایی که جهت‌گیری خاص دارند (و بر، ۱۳۹۷: ۱۰۱). به سخن دیگر، جهت‌گیری علاقه‌های شناختی پژوهشگر آن را تعریف

می‌کند. بدیهی است که در انتخاب موضوع مورد مطالعه، ارزش‌های شخصی دخالت دارند و به همین دلیل است که طرح و بیان مسئله خودبه‌خود تحت تأثیر ارزش‌های شخصی قرار می‌گیرند. باوجوداین، پژوهشگر باید پاسدار عقل و آزادی باشد و استقلال فکری خود را به‌عنوان محقق آزاد حفظ کند.

تقدم مسئله‌یابی بر حل مسئله: نکته حائز اهمیت این است که مسئله‌یابی^۱ مقدم بر حل مسئله^۲ است. «کار پژوهشگران نه با گردآوری داده‌ها، بلکه با گزینش حساس یک مسئله جالب توجه آغاز می‌شود، مسئله‌ای که در چارچوب شرایط جاری حاکم بر مسئله، واجد اهمیت است» (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۸۷). همسو با دیدگاه عقلانیت انتقادی، «معرفت از ادراکات حسی یا مشاهدات یا گردآوری داده‌ها یا امور واقع آغاز نمی‌شود، بلکه سرآغاز آن مسئله است» و «ارزش دستاوردهای علمی همیشه در گرو خصلت و کیفیت مسئله است» (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۵۸). ازاین‌رو، شناخت حقیقت به این‌که پدیده‌ها به چه کار می‌آیند و پیامد آن‌ها چیست خلاصه نمی‌شود. آنچه در فهم حقیقت اهمیت می‌یابد، شناختن هستی پدیده است و این‌که چگونه واقع شده است (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

اگر مسیر شناخت در چنین راستایی طی شود، کشف کارآمدی و اثربخشی پدیده‌ها نیز آسان‌تر و منطقی‌تر خواهد بود. با این اوصاف، مسئله‌یابی فرصتی برای تدقیق و منظم کردن رابطه میان علم و اندیشه از یکسو و تجربه و عمل از سوی دیگر است. تنها با پژوهشی نظام‌مند که برآیندی از علم و عمل است می‌توان به شناخت معتبر پدیده‌ها نائل آمد، تغییرات آن‌ها را درک کرد، به وجوه مشترک و مختلف انواع اجتماعی پی برد و در جهت دستیابی به شرایط بهتر اقدام کرد.

در این راستا، باید از سطحی‌نگری اجتناب کرد. گاهی اوقات به‌جای آن‌که مسائل در قالب ارزش‌ها و عوامل اساسی بررسی شوند، غالباً به مسائل سطحی اکتفا می‌شود. در چنین وضعیتی، از طرح بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه به‌طور مرموز و رقت‌انگیزی

1. problem finding
2. problem solving

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۱۱

خودداری می‌شود. برای مثال، به‌جای طرح مسئله فقر، به موضوع اوقات فراغت توجه می‌شود و بدین ترتیب، خواسته‌ها و منافع گروهی از انسان‌ها در معرض غفلت و بی‌توجهی قرار می‌گیرد. مسئله اجتماعی، یک موضوع عمومی است و زمانی پدید می‌آید که مردم یا گروهی از مردم یک جامعه متوجه شوند که ارزش‌های اجتماعی آنان نادیده یا به کلی مورد تهدید قرار گرفته است.

مسئله عمومی در حقیقت ناشی از بحران در نظام نهادها و دگرگونی‌های ساختی است و هرچه نهادهای اجتماعی گسترش یابند و ارتباط میان آن‌ها پیچیده‌تر شود، دگرگونی‌های ساختی نیز تنوع و افزایش می‌یابند. باید دید که در چه موقعیت‌هایی مردم یا گروهی از انسان‌ها دچار نوعی التهاب، تهدید یا درماندگی می‌شوند. این امر زمانی رخ می‌دهد که بعضی از ارزش‌ها، یا تمام ارزش‌های آنان زیر پا گذاشته می‌شود. از سوی دیگر، مجموعه‌ای از روش‌های بروکراتیک مانع انجام مطالعات اجتماعی و موجب ظهور آثاری گنگ و پیش‌پاافتاده شده است. حقیقت آن است که این نوع مواجهه پژوهشی و آثار مبتذل ناشی از آن موجب بحران دامنه‌داری در مطالعات اجتماعی شده است (میلز، ۱۳۸۱: ۳۴-۲۳ و ۱۹۵).

ناپایداری شناخت‌ها و موقعیت‌ها: اگر علم ترکیبی از نظریه‌ها، روش‌ها و فاکت‌ها باشد، پس دانشمندان و پژوهشگران کسانی هستند که کامیابانه یا ناکامانه تلاش ورزیده‌اند که با طرح مسائل جدید سهمی در این میانه داشته باشند. به این ترتیب، تکوین علمی فرآیندی گام‌به‌گام خواهد بود که از راه آن، این اجزا یک‌به‌یک و یا در ترکیب با یکدیگر به توده انبوهی که فن‌آوری و دانش علمی را تشکیل می‌دهد، افزوده می‌شوند (کوهن، ۱۳۸۳: ۸۳). پیش‌از این گفته شد که در پژوهش‌های علمی از همان آغاز، به‌طور مستقیم بر مسئله تکیه می‌شود. بنابراین، نخست باید به تعریف مسئله پرداخت تا موضوع پژوهش برای پژوهشگر و دیگران آشکار گردد.

مفهوم/ مفاهیمی که با این شیوه مطرح می‌شوند، همیشه پایدار نیستند و عموماً با مفاهیم عامیانه و رایج نیز مطابقت ندارند، حتی ممکن است که در پاره‌ای از موارد، مفاهیم

از نو ساخته شوند. گاهی اوقات نیز مسئله با همان مفهوم عامیانه مطرح می‌شود و به عبارت دیگر، اصطلاحی که در عرف عام کاربرد دارد در علم نیز نگاه داشته می‌شود (دورکیم، ۱۳۷۳: ۵۷).^۱ در علوم اجتماعی، رابطه واقعیت و مفهوم متضمن گذرا بودن تمامی این مفهوم‌سازی‌هاست. «پیشرفت‌های بزرگ در حیطه علوم اجتماعی، با تغییر و تبدیل مسائل فرهنگی عملی گره خورده‌اند و در لباس نقد مفهوم‌سازی جلوه‌گر شده‌اند». مفاهیم انتهای راه نیستند بلکه ابزارهایی برای نیل به هدف درک پدیده‌هایی هستند که از نقطه‌نظرهای منفرد و معینی اهمیت دارند. در واقع چون محتوای مفاهیم تاریخی ضرورتاً دستخوش دگرگونی می‌شود، پس باید در هر فرصت ممکن به دقت و روشنی فرمول‌بندی شوند (وبر، ۱۳۹۷: ۱۶۳-۱۶۲).

در زمینه روش هم هر کاری همیشه موقت است، زیرا هر چه علم پیش می‌رود روش‌ها نیز تغییر می‌کنند (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۰). «هر جا که مسائل جدیدی با روش‌های جدیدی دنبال می‌شوند، بدین طریق حقایقی کشف می‌شود و نقطه نظرات جدید و پراهمیتی به دست می‌دهند» (وبر، ۱۳۹۷: ۱۱۰). مسائل نیز تغییر می‌کنند و «پیشرفت علم، اساساً در تطور مسائل نهفته است. این پیشرفت را می‌توان از روی ازدیاد دقت منطقی، محتوای غنی، متمر بودن و عمق مسائل مشخص ساخت» (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۸۸). بنابراین، شناخت همواره در تغییر است و اتکای آن بر تصحیح شناخت پیشین است.

مورد دیگر، به ناپایداری توافق‌ها بازمی‌گردد. همسو با نظر تامس کوهن^۲، فلیسوف مشهور علم، این ناپایداری در اجتماع متخصصان یک رشته علمی تشکیل می‌شود. او معتقد است که:

اعضای چنین اجتماعی به اندازه‌ای که در میدان‌های دیگر نمی‌توان نظیر آن را یافت، آموزش مشابهی دیده‌اند و اشتغال به حرفه خود را به‌طور یکسانی، آغاز کرده‌اند. آن‌ها در

۱- در هر حال باید دقت داشت «تا جایی که مربوط به مفاهیم می‌شود باید تا حد ممکن از مفاهیم عاری از ارزش‌ها و عقاید شخصی، یعنی مفاهیم بی‌طرف استفاده کرد» (میلز، ۱۳۸۱: ۹۷).

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۱۳

جریان یک فرآیند، ادبیات فنی مشابهی را فراگرفته‌اند و درس‌های یکسان فراوانی از آن آموخته‌اند. معمولاً مرزهای این ادبیات استاندارد، حدود حوزه یک موضوع علمی را مشخص می‌کنند و به‌طور عادی، هر جامعه‌ای حوزه موضوعه خودش را دارد. در علوم مکاتب وجود دارند، یعنی اجتماعاتی که نسبت به موضوعی یکسان، رویکردهایی از دیدگاه‌های ناسازگار دارند. آن‌ها همواره با هم در حال رقابت‌اند و رقابت آن‌ها معمولاً به‌سرعت خاتمه می‌یابد. در نتیجه، اعضای یک اجتماع علمی خود را کسانی می‌دانند که به‌تنهایی مسئول تعقیب مجموعه‌ای از اهداف مشترک، از جمله آموزش اخلاف خویش هستند، و دیگران نیز به آنان چنین می‌نگرند. از سوی دیگر، چون توجه اجتماعات علمی بر موضوعات متفاوت متمرکز است، ارتباط حرفه‌ای میان گروه، گاه به‌دشواری برقرار شده، اغلب به سوءتفاهم می‌انجامد و اگر ادامه یابد، ممکن است عدم توافقی‌های مهمی را برانگیزد که پیش‌تر احتمال آن نمی‌رفته است (کوهن، ۱۳۸۳: ۲۸۲).

در میان مجموع این ناپایداری‌ها، تنها نقد است که زمینه خودآگاهی بیش‌تر را از طریق حذف خطا فراهم می‌سازد. منظور از نقد، تلاش برای یافتن خطا یا نقص در درون فعالیت پژوهشی است. این امر، یعنی امکانی برای کنترل کردن فرایند پژوهش و بررسی سازگاری منطقی آن و این‌که آیا پژوهش موردبحث، پیشرفتی حاصل کرده است یا خیر. یکی از وظایف نقد آن است که با خلط سطوح ارزشی مبارزه کند و میان تعلقات علمی و تعلقات و ارزیابی‌های خارج از علم تفکیک قائل شود. بر این پایه، بحث نقادانه عبارت است از نوعی مقایسه میان شایستگی‌ها و فقدان شایستگی‌ها. برای مواجهه‌ای از این‌دست، می‌بایست رویکردی عقلانی داشت. عقلانیت به‌عنوان یک رویکرد به معنای آمادگی شخصی برای تصحیح باورهای خود است. این نوع عقلانیت در پیشرفته‌ترین صورت فکری خود به معنای آمادگی برای بحث درباره باورهای خود به نحو نقادانه، و تصحیح آن‌ها در پرتو بحث نقادانه با دیگران است (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۶۸، ۲۹۴ و ۳۳۰).

مسئله‌یابی در میدان سنت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی

محور اصلی این بخش، به پرسش از ماهیت شناخت و سرشت واقعیت بازمی‌گردد. در پژوهش‌های حرفه‌ای می‌بایست پاسخی به چنین پرسشی ارائه شود تا نوع و شیوه مواجهه با موضوع پژوهش مشخص گردد و مسئله پژوهش در چارچوب آن صورت‌بندی شود. این که شناخت معتبر، چه نوع شناختی است؟ و در میان دیدگاه‌های بدیل معرفت‌شناسی^۱، اتکا پژوهش بر کدام است و چرا؟ آیا نظریه‌سازی علمی اصالت دارد یا مشاهده؟ آیا از سنت عقل‌گرایی پیروی می‌شود یا تجربه‌گرایی؟ آیا رویکرد معرفت‌شناختی پژوهش و پژوهشگر همسو با اثبات‌گرایی است و یا از بدیل‌های آن همچون تفسیر‌گرایی، نسبی‌گرایی یا رئالیسم انتقادی بهره‌مند است؟ یا از سوی دیگر، این که پدیده موردنظر چیست؟ و از چه ویژگی‌ها و جوهری برخوردار است؟ اینجاست که سخن از هستی‌شناسی^۲ به میان می‌آید.

از این رو، می‌بایست مشخص ساخت که رویکرد هستی‌شناختی پژوهش مبتنی بر کدام سنت است: ایده‌آل‌گرایی، ماده‌گرایی، دوانگاری یا شکاکیت^۳. اتکا به هر یک از این موارد تعیین‌کننده دستگاه استدلالی پژوهشگر، از بیان مسئله تا نتیجه‌گیری پژوهش خواهد بود. به سخنی آشکارتر لازم است که مشخص گردد که واقعیت اجتماعی، چه نوع واقعیتی است؛ آیا برساخته فرایندهای تفکر درونی اعضای جامعه است، یا تبیین آن برحسب پیچیدگی‌های سازمان‌یابی ماده صورت می‌پذیرد؟ یا نه، ترکیب رازآلودی از هر دوی آن‌هاست. یا جدا از همه این‌ها، باید در فرایند شناختش تردید حاصل کرد، بدین معنا که مستقل از تجربه ذهنی، نمی‌توان ماهیت پدیده‌ها و مسئله را به‌درستی شناخت؛ به‌ویژه که شک‌گرایی درباره حقیقت، عینیت و شناخت ویژگی دوران کنونی ما شده است.

در ارتباط با موارد برشمرده، تعدادی از پژوهشگران به‌طور شهودی یا سلیقه‌ای با دیدگاه یا رویکرد خاصی همدلی پیدا می‌کنند که این نوع مواجهه قابلیت دفاع ندارد. هر

-
1. epistemology
 2. ontology
 3. idealism, materialism, dualism or agnosticism

نوع اتخاذ دیدگاه یا رویکردی باید مستدل باشد و به شیوه بازانديشانه مورد نقد و ارزیابی قرار بگیرد. برای این منظور، لازم است که پژوهشگر به تفاوت میان بودن/ تجربه کردن و شناختن/ دانستن وقوف پیدا کند و همچنین به سازوکارهای تبیین علمی آشنا باشد.

الزامات شناخت: شناخت را نباید به تجربه کردن تقلیل داد. «شناخت یک تجربه چیزی بیش از صرفاً تجربه کردن آن است؛ شناختن به معنای این است که بتوان آن تجربه را توصیف، تشریح و تبیین کرد. ... شناخت متضمن عنصری تأملی و تفکری است که صرف داشتن تجربه مستلزم آن نیست» (فی، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۵). از این رو، پاسخ به این پرسش که آیا پژوهشگر اجتماعی می‌تواند در موقعیت‌های اجتماعی، افراد جامعه را بهتر از خودشان بشناسد چندان پیچیده نخواهد بود. همسو با آرای برایان فی^۱، پژوهشگران حرفه‌ای به چند دلیل می‌توانند به شناخت معتبری دست پیدا کنند:

- نخست، شناختن مستلزم داشتن فاصله‌ای از فکر اعضای جامعه و عمل اجتماعی آنان است. افراد جامعه معمولاً درگیر جریان فعالیت و احساساتشان هستند و معمولاً نمی‌توانند بدانند که کل این جریان مربوط به چیست. بنابراین، غرقه بودن در شیوه خاصی از زندگی یا عمل ممکن است مانع شناخت از آن زندگی یا آن عمل شود.

- دوم، انگیزه‌های انسان‌ها غالباً مخلوط و متناقض‌اند. در زندگی بشری، سردرگمی امری عادی است و احساس انسان‌ها درباره بسیاری از چیزها آشفته و دوپهلوست. افزون بر این، احساسات و تمنیات انسانی گاهی پیچیده و همپوشان است. مثلاً گاهی می‌خواهند با انجام یک کار به هدف‌های بسیاری دست یابند، اما همه آن هدف‌ها با هم سازگار نیستند. به دلیل این ویژگی‌های ذاتی تجربه بشری است که عموم انسان‌ها نمی‌توانند خودشان را به درستی رده‌بندی کنند و نیاز است که دیگرانی که چندان درگیر این ابهامات، اختلاط‌ها و سردرگمی‌ها نیستند به عمق این تجارب راه پیدا کنند.

1. Brian Fay

- سوم، اغلب افراد جامعه نگاهشان فقط به چیزی است که بلاواسطه پیش روی آنها قرار گرفته است. حال آنکه برای دستیابی به شناخت معتبر نیاز به کسانی است که برای فهم واقعیت اجتماعی، با نگاهی گسترده‌تر نظم علی و مکانیسم تأثیرات را دریابند.

- چهارم، خودفریبی امر رایجی است که افراد جامعه بعضاً از سر ترس، احساس گناه، یا برای محافظت از خود به کار می‌بندند و خودشان را در برابر خویشتن غیرشفاف و نفوذناپذیر می‌سازند. بنابراین، تنها پژوهشگران حرفه‌ای آموزش‌دیده هستند که می‌توانند امکان برون‌رفت از این تونل جهل خودخواسته را فراهم آورند (فی، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴).

بر پایه دلایل برشمرده، این شناخت نمی‌تواند متکی بر همذات‌پنداری روان‌شناختی ذهنی باشد، چرا که این نوع همذات‌پنداری، خود مانعی برای شناخت/ دانستن است (فی، ۱۳۸۴: ۴۹). در واقع پژوهشگر نباید به دنبال وحدت روانی باشد، بلکه می‌بایست به دنبال درک تجربه کنشگران اجتماعی باشد و ترجمانی تفسیری ارائه دهد، یا به سخن دیگر به دنبال دریافت معنای حالت‌ها، روابط و فرایندهای مختلفی باشد که زندگی آنان را تشکیل می‌دهد (Mischel, 1974: 326 & Mischel, 1971).

پرسش از معنا در بطن و قلب علوم اجتماعی نهفته است چرا که پدیده‌های اجتماعی اساساً معنادارند. در این میان، عمل شناختن شامل نوعی داوری تعبیری و تفسیری است و دربردارنده این ادعاست که پژوهشگر توان درک واقعیت اجتماعی و تعبیر و تفسیر کنش‌های اجتماعی و تجارب انسان‌ها را دارد. او توانایی رمزگشایی، روشن ساختن، توضیح دادن، توصیف کردن، طبقه‌بندی کردن و تعیین هویت دارد.

عاملیت و ساختارهای اجتماعی: دوگانه عاملیت و ساختارهای اجتماعی^۱ برآمده از تمایز آشکاری است که میان رویکردهای فردگرایانه (جامعه به‌مثابه مجموعه‌ای از افراد) و کل‌گرایانه (جامعه به‌مثابه هستی‌هایی فراتر از افراد) وجود دارد. رویکرد نخست بر این نکته تأکید دارد که پدیده‌های اجتماعی را باید در سطح میکروسکوپی مورد مطالعه قرار داد و

در مقابل آن، رویکرد دوم اصرار دارد که چنین پدیده‌هایی را باید در سطح ماکروسکوپی بررسی کرد.

در مواجهه اولیه، وقتی از منظر فردگرایی روش‌شناختی^۱ به پدیده‌های اجتماعی نگریسته شود، این نکته کاملاً درست خواهد بود که بدون افراد و فعالیت‌های آنان روابط نهادی نمی‌توانند پدید بیایند. بنابراین، نهادهای اجتماعی هستی خود را از فعالیت‌های کنشگران اجتماعی پیدا می‌کنند و الگوبندی می‌شوند (Di Iorio, 2015: 91). اما از چشم‌اندازی دیگر، این آموزه کل‌گرایی روش‌شناختی^۲ نیز درست می‌باشد که صفات و مشخصات افراد صرفاً کارکردی از جایگاه آنان در جامعه است و هویت اشخاص متکی بر عضویتشان در گروه/ گروه‌های اجتماعی خاص است، چون که هویت محصول نیروهای اجتماعی و فرهنگی است. «کل‌گرایی مدعی است که ما اساساً حاملانی هستیم که جامعه و فرهنگ از طریق ما خودشان را بیان می‌کنند» (فی، ۱۳۸۴: ۹۳). ولی در مواجهه‌ای حرفه‌تر، آشکار می‌گردد که اتکا صرف به هر یک از این دو رویکرد مشکلاتی به همراه خواهد داشت. یکی (رویکرد فردگرایانه) در تبیین همسانی‌های اجتماعی و آن دیگری (رویکرد کل‌گرایانه) در تبیین سازوکارهای تغییر و تحول اجتماعی دچار مشکل می‌شوند (بنتون و کرایب، ۱۳۹۵: ۱۷۳). برآمدن این مشکلات ناشی از بی‌توجهی به این نکته است که «حیات اجتماعی پدیده‌ای است که هویت و معنای خود را وام‌دار مجموعه‌ای از روابط و نسبت‌هاست، به گونه‌ای که فهم بعضی از این موارد در غیاب پاره‌ای دیگر ناتمام است» (مردی‌ها، ۱۳۸۲: ۲۴). از این رو، به دلیل پرهیز از تقلیل‌گرایی^۳ لازم است که به کاربرست رویکردهای جایگزین اندیشید.

در فراسوی دوگانه بالا، امکان‌سومی ترسیم‌شده که حاصل تلفیق دو رویکرد یادشده است، به نحوی که منطق درونی هیچ‌یک از آن دو از دست نرفته است. پیتز آل برگر و

1. methodological individualism
2. methodological holism
3. reductionism

توماس لوکمان^۱ دیدگاهی دیالکتیکی عرضه داشته‌اند که در آن سطوح میکروسکوپی و ماکروسکوپی واقعیت تلفیق می‌شوند. «چنین تلفیقی مستلزم تبیین منظمی است که در آن، رابطه دیالکتیکی میان واقعیت‌های ساختاری و عمل آدمی برای ساختن واقعیت در تاریخ برقرار می‌شود. ... [در اینجا] جامعه به منزله بخشی از جهان آدمی، ساخته آدمیان است، آدمیان در آن سکونت دارند و به نوبه خود، در فرایند تاریخی پیش‌رونده‌ای، آدمیان را می‌سازد» (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۲۵۵ و ۲۵۸). در این روایت، جامعه به مثابه واقعیت ذهنی، پیامد عمل فردی است که سپس به مثابه واقعیت عینی، نسبت به افراد واکنش نشان می‌دهد.

اما در نقد دیدگاه دیالکتیکی، افق دیگری پیش روی پژوهشگران گشوده می‌شود. در این چشم‌انداز متأخر که از سوی روی باسکار^۲ ترسیم شده است، هستی‌شناسی مقدم بر معرفت‌شناسی می‌شود و بدین ترتیب، جامعه و کنشگران آن به لحاظ هستی‌شناختی از یکدیگر متمایز می‌گردند. در این چشم‌انداز که با نام واقع‌گرایی انتقادی^۳ شناخته می‌شود، هم جامعه و ساختارهایش و هم عاملان انسانی هر دو واقعی‌اند، ولی وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و در تعامل با همدیگرند. «از یک سو ساختارهای اجتماعی همیشه حضور دارند و شرط لازم برای فعالیت کنشگران اجتماعی هستند، و از سوی دیگر، ساختارها خود نتیجه همان فعالیت‌ها هستند و پیامد بازتولید شده عاملیت انسانی بشمار می‌آیند» (Bhaskar, 1998: xvi).

در این رویکرد، ساختارهای اجتماعی به واسطه پرکتیس‌های اجتماعی [(کردارهای اجتماعی)] بازتولید می‌شوند، ولی ویژگی‌های نوپدید می‌دارند که نمی‌توان آن‌ها را به پرکتیس‌ها تقلیل داد. «وابستگی ساختارها به پراکتیس به معنای وابسته بودن آن‌ها به فعالیت انسانی و مفهوم‌پردازی انسانی از آن فعالیت است» (جوزف، ۱۳۹۷: ۳ و ۵). بنابراین، در چنین رویکردی، ساختارها از نظر علی مؤثرند ولی عامل فردی یا جمعی نیز ممکن است

1. Peter L. Berger and Thomas Luckmann
2. Roy Bhaskar
3. critical realism

همان ساختار اجتماعی را اصلاح یا دگرگون کند. حال در چنین میدانی، با این مواجهات گوناگون، آیا ضرورت ندارد که پژوهشگر موضع خویش و نوع مواجهه‌اش را روشن سازد؟ بدیهی است که بخشی از اعتبار یک پژوهش و نتایج برآمده از آن، در گرو اتخاذ تصمیم و عمل پژوهشگر در قبال موارد فوق است.

مسئله‌یابی در میدان سنت‌های روش‌شناختی

تا این جا مشخص شد که مسئله‌یابی، اولویت نخست پژوهشگران حرفه‌ای است، همچنین به سنت‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و پابندی به مفروضات آن‌ها تأکید شد. حال به تکمیل این پازل پرداخته می‌شود و نکاتی در باب ملاحظات روش‌شناسی ارائه می‌گردد. اهم نکاتی که در این حیطه باید مدنظر داشت به مسئله پژوهش و تیپولوژی‌های تحقیق بازمی‌گردد. این که بر پایه ماهیت مسئله چه نوع پژوهشی را به لحاظ هدف، زمان و داده باید سامان داد؟

توصیف و تبیین: پژوهشگران اجتماعی با صورت‌بندی مسئله خویش تعیین می‌کنند که نوع تحقیقشان به لحاظ هدف چه خواهد بود. اگر در تدوین مسئله پژوهش به دنبال پرسش‌هایی باشند که ناظر بر چیستی پدیده‌های اجتماعی و چگونگی اوضاع و شرایط اجتماعی است، پس قدم در راه پژوهش توصیفی^۱ می‌گذارند. حال اگر در بیان مسئله به پرسش چرایی اهمیت داده شود و سازوکارهایی پیدایش، تغییر، افول و احیاء پدیده‌های اجتماعی مدنظر باشد، آنگاه پژوهش از نوع تبیینی^۲ خواهد بود.^۳

باید توجه داشت که توصیف خوب، اساس کار تحقیق است. در تحقیق توصیفی، پژوهشگر به دنبال «فراهم آوردن شرح کامل و دقیقی از یک پدیده اجتماعی، یا توزیع

1. descriptive research

2. explanatory research

۳- در تیپولوژی پژوهش بر مبنای هدف، می‌توان به گونه پژوهش اکتشافی هم اشاره کرد که تلاشی برای ارائه توصیف اولیه و خام از یک پدیده اجتماعی محسوب می‌شود (بلیکی، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

ویژگی‌هایی در یک جمعیت یا گروه اجتماعی، یا الگوهای روابط در یک متن اجتماعی و در یک زمان خاص، یا تغییر این ویژگی‌ها در طول زمان است» (Blumer, 1986: 51). «توصیف می‌تواند عینی یا انتزاعی باشد. توصیف ترکیب قومی یک جامعه، وضعیت اشتغال نیروهای فعال جامعه، یا شرایط اجتماعی - اقتصادی گروه‌های اجتماعی مختلف [سال‌مندان، کودکان، نوجوانان، جوانان، معلولان، معتادان، بزه‌کاران، زندانیان و ...] در رده توصیف‌های عینی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، توصیف می‌تواند مؤلفه‌ها/ مقولات انتزاعی‌تری چون سطح نابرابری اجتماعی یا میزان فقر در یک جامعه را هدف قرار دهد» (دواس، ۱۳۸۷: ۲۰). همچنین پژوهش توصیفی می‌تواند مقدمه و بنیانی کارآمد در عرصه‌های برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اجتماعی باشد. توصیف خوب می‌تواند از طریق اشاره به مسائل اجتماعی، مفروضات مقبول درباره جریان امور را به چالش بکشد و می‌تواند باعث اقدام مناسب گردد، یا این که می‌تواند منجر به طرح پرسش‌های چرایی تحقیق تبیینی شود (دواس، ۱۳۸۷: ۲۰).

در تحقیق تبیینی، پژوهشگر به دنبال «نشان دادن عناصر، عوامل یا مکانیسم‌های دخیل در ایجاد وضعیت یا توالی‌های منظم پدیده‌های اجتماعی است» (بلیکی، ۱۳۹۵: ۱۰۱). به سخن دیگر، او به دنبال معقول ساختن رویدادها یا توالی‌های منظمی است که در حیات اجتماعی رخ داده‌اند. پس از این تعریف مقدماتی، لازم است به کاربرت انواع تبیین^۱ اشاره شود. همان‌گونه که بیان شد، پا گذاشتن به عرصه تبیین، بستگی به نوع صورت‌بندی مسئله و اهداف پژوهش دارد. اگر مسئله پژوهش مبتنی بر سؤالات چرایی صورت‌بندی شده باشد، پژوهش در رسته تحقیقات تبیینی قرار می‌گیرد و بایسته است که نوع تبیین مشخص شود. اگر تأکید بر کارکرد است، پس سروکار با تبیین کارکردی^۲ خواهد بود.

در این تبیین، «شئون مختلف جامعه برحسب پیامدهای سودمندی که برای نظام بزرگ‌تر اجتماعی دارند در نظر گرفته می‌شوند» (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۵۱). تبیین کارکردی

-
1. explanation
 2. functional explanation

بیانگر آن است که «ویژگی‌ها یا فعالیت‌های خاص اجزا باعث می‌شود تداوم حیات یا بازتولید کلیت‌های پیچیده‌تر، یا سیستم‌هایی که آن ویژگی‌ها و فعالیت‌ها به آن‌ها تعلق دارند امکان‌پذیر شود» (بنتون و کرایب، ۱۳۹۵: ۸۱). از همین رو، چنین تبیینی را تبیین پیامدی^۱ هم می‌خوانند. برای مثال می‌توان به بیان این یافته اشاره کرد که یکی از پیامدهای اقتصادی سنت وقف در جامعه ایران در کنار سایر پیامدهای دیگر، جلوگیری از دست‌اندازی حاکمان بر اموال و دارایی‌های شخصی افراد بوده است.

حال اگر تبیین ساختاری^۲ باشد، همان‌طور که از نامش پیداست «زمام‌علیت به دست اوصاف ساختاری جوامع سپرده می‌شود و شئون مختلف جامعه برحسب پیامدهای پیش‌بینی‌پذیر اوصاف ساختاری جامعه مورد تبیین قرار می‌گیرد. پیش‌فرض این مکانیسم تبیینی این است که جوامع نظام‌های درهم‌تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی بسیار متنوعی را در دل خود جا داده‌اند مانند: انواع گوناگون نظام‌های سیاسی و اقتصادی» (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۵۲-۱۵۱ و ۱۶۶). نمونه‌ای از کاربرد چنین تبیینی را می‌توان در سازمان‌دهی سلامت در دوران پاندمی کرونا و ارتباطش با نظام بیمه یا تأمین اجتماعی متصور شد.

تبیین ماتریالیستی گونه دیگری از تبیین است که می‌تواند در نوع مارکسیستی یا غیر مارکسیستی دنبال شود. محور اصلی تبیین ماتریالیستی این است که «همه جوامع برای برآوردن نیازهای معیشتی اعضای خویش می‌بایست واجد نهادهایی باشند: نهادهایی برای تولید و توزیع کالا و سرمایه، و همچنین نهادهای بالادستی (مثل نظام حقوقی) که باید ضامن پایداری نهادهای پایین‌دستی باشند» (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۹۵). برای معرفی نمونه‌ای از این نوع تبیین می‌توان به طرز تلقی نیروهای اجتماعی مثلاً کارگران از عدالت اجتماعی اشاره کرد که معلول شرایط خاص معیشت آنان است.

افزون بر موارد برشمرده، لازم است که مکانیسم استدلال مورد توجه واقع شود تا استدلال معتبر از نامعتبر بازشناخته شود. این‌جا سخن از مناسبات میان گزاره‌هاست؛ و

1. consequence explanation
2. structural explanation

موضوع مهم این است که درستی هر استدلالی به رابطه منطقی میان گزاره‌های مقدماتی و نتایج بستگی دارد. اگر این قاعده منطقی پذیرفته شود که در استدلال معتبر، نتیجه از مقدمات حاصل می‌شود آنگاه می‌بایست به پرسش‌هایی از این دست پاسخ گفت که: آیا مقدمات استدلال به درستی چیده شده‌اند؟ آیا می‌توان نتیجه‌گیری را صادق دانست؟ بنابراین، باید از این خطای رایج پرهیز کرد که صرفاً بر وجود هم‌تغییری میان متغیرهای علت و معلولی بسنده نشود، بلکه باید شرط منطقی بودن رابطه ارزیابی شود و معقولیت نظری آن رابطه علی مورد تأیید واقع شود.

کمیت‌گرایی و کیفیت‌گرایی: از دیگر مواردی که مسئله پژوهش نقش تعیین‌کنندگی خود را در آن ایفا می‌کند، جنس داده‌های پژوهش است. این‌جا سخن از شیوه صورت‌بندی مسئله است که زمینه را برای استفاده، گردآوری یا تولید کدام نوع داده فراهم می‌سازد؛ داده‌های عددی (کمی) یا داده‌های کلامی^۱ (کیفی) و یا هر دو (ترکیبی). دقت به این نکته حائز اهمیت است که در این‌جا سخن از جنس داده است نه نوع تحقیق. بنابراین، شایسته است که تمایز کمی / کیفی [که تمایز مفیدی هم هست] در همین حد، یعنی حداکثر در قالب یک تیپولوژی روشی و تکنیکی باقی بماند و به یک تیپولوژی مرتبط با نوع پژوهش تبدیل نشود، چرا که سطح داده نازل‌تر از سطوحی است که تا پیش‌ازین از آن سخن رانده شد.

باری، داده‌های کمی در کل محصول شمارش و اندازه‌گیری جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی هستند که به صورت اعداد گردآوری می‌شوند و یا در اولین فرصت به اعداد تبدیل می‌شوند و متعاقباً در دستگاه‌های محاسباتی هم‌سنخ تحلیل شده و گزارش می‌گردند. در مقابل، داده‌های کیفی که مبتنی بر توصیف‌های استدلالی، کشف معانی و تفسیرهای کنشگران اجتماعی است، می‌تواند یا به زبان روزانه پاسخگویان و یا به زبان فنی پژوهشگر و یا هر دو تولید شود. این زبان‌ها برای توصیف رفتارها، روابط اجتماعی، فرایندهای اجتماعی، نهادهای اجتماعی، و به‌ویژه برای معنایی که مردم به فعالیت‌های خود، دیگران

1. verbal data

و به اشیاء و زمینه‌های اجتماعی می‌دهند، به کار می‌روند (بلیکی، ۱۳۹۵: ۳۰۱). از همین روست که تمایزی بنیادی در گردآوری و تولید این دو دسته داده (کمی و کیفی) حاصل می‌شود؛ یکی مستلزم سطح کاوی و تماس محدود و کوتاه‌مدت است و آن دیگری مستلزم آمیختگی طولانی و ژرف با دنیای اجتماعی است.

در کنار آنچه که تاکنون اهم آن بیان گردید می‌توان ویژگی‌های دیگری را نیز برشمرد که هر یک می‌توانند در بازاندیشی منطق مسئله‌یابی ایفای نقش کنند. مثلاً این که مسئله‌یابی در کدام میدان ایده‌ورزی دانشگاهی تحقق و تکوین می‌یابد و طرح پرسش‌هایی درباره این که این ایده‌ها چه کاربردی در حوزه معرفتی و رشته تحصیلی پژوهشگران دارند. اما از آنجا که فرصت این جستار محدود است، به‌ناچار، می‌بایست پرداختن به چنین مواردی را به فرصت دیگری موکول کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله، مقاله‌ای از جنس مباحثات است و شاید بتواند به‌مثابه متنی مقدماتی و موجز، راهنمایی برای انجام پژوهش‌های اجتماعی به‌طور عام باشد. در این نوشتار، ارجحیت با ملاحظات نظری است، ملاحظاتی از نوع فلسفه علم، که پابندی و عمل به آن‌ها می‌تواند امکان پژوهش و پژوهشگری را به شیوه‌ای حرفه‌ای‌تر و کارآمدتر فراهم سازد. هدف این کار، بر حذر داشتن پژوهشگران از انفعال علمی است و دوری گزیدن از انجام پژوهش‌های سترونی است که در ضعف یا غیاب مسئله‌مندی در نهایت به ارائه جداول، نمودارها و مجموعه‌ای از پارامترهای آماری بی‌خاصیت یا انبوهی از مقولات بی‌بنیان و نقل‌قول‌های کلامی بی‌فایده بسنده می‌کنند. پژوهش فعال، پژوهش مسئله‌مدار است؛ پژوهشی که با مسئله آغاز می‌شود و به مسئله می‌انجامد. چرا که ماهیت علم بر همین بنیان استوار است؛ «علم با مسائل آغاز می‌شود و به مسائل ختم می‌شود» (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۸۹). در این میان، دانش علوم اجتماعی به‌عنوان یکی از قلمروهای مهم علم و پژوهش‌های مرتبط با شاخه‌های

گونگون آن نیز می‌بایست در همین راستا سامان یابند تا بتوانند پویایی علمی را تضمین و تداوم بخشند.

برای دستیابی به این مهم، پژوهشگران اجتماعی می‌بایست ملاحظات و ضرورت‌های دانشی انجام پژوهش را بشناسند و مجموعه‌ای از الزامات علمی را رعایت کنند. بر پایه آنچه گذشت، تأکید اصلی این جستار بر مسئله پژوهش و منطق مسئله‌یابی [و نه حل مسئله] بوده است و در آن پاره‌ای از مؤلفه‌ها و محورهای برشمرده شده‌اند که برای حرکت در مسیر دانش زنده و پویا ضروری و الزامی هستند. این که مسئله‌یابی نیازمند دانش تخصصی و روشنایی عقل است و پژوهشگر نمی‌تواند القائنات رسانه‌ای، آگاهی کاذب و یا ملاحظات شخصی را ملاک شناسایی قرار دهد. او باید این خصوصیت را درونی کرده باشد که عرصه علم، عرصه جستجوی حقیقت است و برای شناخت آن لازم است که پاسدار عقل و آزادی باشد. در چنین راهی، اولویت با شناختن هستی پدیده و چگونگی وقوع آن است و این که به چه کار می‌آید و چه پیامدهایی به همراه دارد در مراتب بعدی اهمیت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، ضرورت دارد که به وسعت و گستردگی میدان واقعیت اجتماعی، حتی میدانی به وسعت جهان، واقف باشد و بداند واقعیت‌های اجتماعی پیچیده هستند و سویه‌های متعدد و متکثری دارند که امکان شناخت جامع آن‌ها غیرممکن و حتی بی‌معنا است. بنابراین، فقط می‌تواند بخش کوچکی از واقعیت بی‌پایان را به شیوه‌ای مسئله‌مند مورد پژوهش قرار دهد.

افزون بر این، آگاهی به این نکته که پدیده‌های اجتماعی تاریخ‌مندند بسیار حائز اهمیت است، پس باید همواره ساخت تاریخی آن‌ها را در نظر داشت و دانست که پدیده‌ها و مسائل اجتماعی به واسطه تغییر در زمینه و ساحت اجتماعی، دائم در حال تغییر و شدن^۱ هستند. برای مثال، این که مسائل اجتماعی دهه پنجاه یا شصت، امروز هم به همان سیاق معتبر باشند محل تردید است. برای انجام پژوهش اجتماعی حرفه‌ای، روزآمدی ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، پژوهشگر باید در متن روزگار خود قرار داشته باشد و این یکی از

1. becoming

ضرورت‌ها و الزام‌های دانشی در مسئله‌یابی...، عالی زاد | ۲۵

الزامات کاربریست منطق تحلیل موقعیت است. برای این منظور لازم است که از سطحی‌نگری و ابتدال‌گرایی پرهیز شود، مسائل را ثابت فرض نکرد، پدیده‌ها را منفک از زمینه اجتماعی - تاریخی نکرد، شناخت و یافته‌های پژوهش را دائمی و مطلق ندانست، مفاهیم را پایدار تلقی نکرد، روش‌ها را ثابت و بدون تغییر نیافت، امکان بروز خطا را منتفی نساخت، و مسیر نقد و بازاندیشی را مسدود نکرد. افزون بر این لازم و ضروری است که رویکرد معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی پژوهشگر مشخص شود، چرا که موضع او در قبال این موارد، تعیین‌کننده دستگاہ استدلالی پژوهش، از بیان مسئله تا نتیجه‌گیری خواهد بود.

شناخت و رعایت چنین ضرورت‌ها و الزاماتی، منطق مسئله‌یابی را بهبود می‌بخشد و به تبع آن امکان شناخت معتبر پدیده‌های اجتماعی حاصل از پژوهش نظام‌مند را فراهم می‌سازد و فرصت بازاندیشی و نقدپذیری پژوهش را به ارمغان می‌آورد. این راه تنها راهی است که در آن مجالی برای تدقیق و منظم کردن رابطه میان علم و اندیشه از یکسو و تجربه و عمل از سوی دیگر فراهم می‌شود؛ پس باید در آن پای گذاشت، به قواعدش پایبند بود و مجالش را مغتنم شمرد تا امکان برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اقدام برای دستیابی به شرایط بهتر زندگی اجتماعی مهیا شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- برگر، پیتر آل و توماس لوکمان. (۱۳۸۷)، ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت) ، ترجمه: فریرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۵)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه: حسن چاوشیان. تهران: نی
- بنتون، تد و کرایب، یان. (۱۳۹۵)، فلسفه علوم اجتماعی؛ بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران: آگه
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۸۴)، اسطوره چارچوب؛ در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه: علی پایا، تهران: طرح‌نو
- جوزف، جاناتان. (۱۳۹۷)، "در دفاع از رئالیسم انتقادی"، ترجمه: آیدین ترکمه، مجله اینترنتی فضا و دیالکتیک، شماره ۸
www.dialecticalspace.com
- دواس، دیوید. (۱۳۸۷)، طرح تحقیق در تحقیقات اجتماعی، ترجمه: هوشنگ نایی، تهران: آگه.
- دورکیم، امیل. (۱۳۷۳)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۵)، علم چیست، فلسفه چیست؟، تهران: صراط.
- فی، برایان. (۱۳۸۴)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کوهن، توماس. (۱۳۸۳)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه: عباس طاهری، تهران: قصه.
- لیتل، دانیل. (۱۳۸۶)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
- مردی‌ها، مرتضی. (۱۳۸۲)، فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع، تهران: طرح‌نو.
- میلز، سی رایت. (۱۳۸۱)، بینش جامعه‌شناختی، ترجمه: عبدالمعبود انصاری، تهران: سهامی انتشار.

- ویر، ماکس. (۱۳۹۷)، روش‌شناسی علوم اجتماعی، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: مرکز.

- Bhaskar, Roy. (1998). "General Introduction", in *Critical Realism: Essential Readings*. London: Routledge.
- Blumer, Herbert. (1986). *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*. Los Angeles: University of California Press.
- Di Iorio, Francesco. (2015). *Cognitive Autonomy and Methodological Individualism: The Interpretative Foundations of Social Life*. New York: Springer.
- Mischel, Theodore (ed.). (1971). *Cognitive Development and Epistemology*. New York: Academic Press.
- Mischel, Theodore (ed.). (1974). *Understanding Other Persons*. Oxford: Blackwell.

